

Causes of Termination of Obligations in the Light of Legal Formalistic Approach

Hassan Borji^{1*}, Abbas Ghasemi Hamed²

1. A Faculty Member, Department of Management, Faculty of Humanities, Abhar Branch, Islamic Azad University, Abhar, Iran

2. Professor, Department of Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

(Received: October 8, 2019 ; Accepted: August 25, 2020)

Abstract

Legal norms are a tool for regulating relations between legal subjects, so the more complex the relationship between legal subjects, the more complex the legal norms will be. On the other hand, one of the main concerns in the legal field is the logical order of the norms. That is why the existence of disorder in the set of legal norms has always been criticized by lawyers. The cause of termination of obligations is one of those legal concepts that has been widely criticized by lawyers and legal writers for its design and discipline under Article 264 of the Civil Code. In the present study, which has been written in a descriptive and analytical way, it will be seen that in the light of the legal formalism approach and fuzzy logic governing the relations between legal subjects and through the first legal norms, the cause of extinguishing obligations and Article 264 of the Civil Code as a whole, which have a logical order, have been designed and enacted.

Keywords

Obligations, Legal Formalism, Logic of Law, Termination of Obligations.

* Corresponding Author, Email: hassan.borji5530@gmail.com

اسباب سقوط تعهدات در پرتو رویکرد فرمالیسم حقوقی

حسن برجی^۱، عباس قاسمی حامد^۲

۱. عضو هیئت علمی، گروه مدیریت، دانشکده علوم انسانی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران
۲. استاد، گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۰۴)

چکیده

هنجارهای حقوقی ابزاری برای تنظیم روابط میان تابعان حقوق اند. در نتیجه به هر میزان که پیچیدگی روابط میان تابعان حقوق بیشتر باشد، به طریق اولی، پیچیدگی هنجارهای حقوقی نیز بیشتر خواهد شد. از سویی، یکی از دغدغه‌های اصلی در فضای حقوق نظم منطقی حاکم بر هنجارهاست. به همین سبب بی‌نظمی در مجموعه هنجارهای حقوقی همیشه مورد انتقاد حقوق دانان بوده است. اسباب سقوط تعهدات جزء آن دسته از مفاهیم حقوقی است که از حیث طراحی و نظم حاکم بر مصادیق آن، ذیل ماده ۲۶۴ قانون مدنی، عموماً مورد انتقاد حقوق دانان و محققان حقوقی قرار گرفته است. در پژوهش حاضر، که با روش توصیفی و تحلیلی به رشته تحریر درآمده است، مشاهده خواهد شد که در پرتو رویکرد فرمالیسم حقوقی و منطق فازی حاکم بر روابط میان تابعان حقوق و به طریق اولی هنجارهای حقوقی اسباب سقوط تعهدات و ماده ۲۶۴ قانون مدنی در قالب یک مجموع که نظمی منطقی دارد طراحی و به تصویب رسیده است.

کلیدواژگان

تعهدات، سقوط تعهدات، فرمالیسم حقوقی، منطق حقوق.

مقدمه

در عالم حقوق، هنجارهایی وجود دارند که رسالت آن‌ها تنظیم روابط میان تابعان حقوق است. ابتدا نیازهایی برای تابعان حقوق ایجاد می‌شود و سپس تابعان برای رفع نیازهای خود روابطی را با یکدیگر ایجاد می‌کنند. تابعان به دنبال تأمین منافع خود هستند. تأمین منافع به میزان قدرت بستگی دارد. هر چه میزان قدرت بیشتر باشد، منافع بیشتری نیز تأمین می‌شود (Ehrenberg 2016: 101-102). لازم است هنجارهایی وجود داشته باشند تا قدرت را مهار کنند. این هنجارها ابتدا در قامت هنجارهای اخلاقی و سپس در قامت هنجارهای حقوقی در فضای روابط میان تابعان حقوق ظهور می‌کنند (Gardner 2012: 191). در نتیجه، نظم و شکل هنجارهای حقوقی و اخلاقی تا حدود زیادی سایه‌ای از نظم و شکل نیازها و منافع و قدرت‌اند. یکی از چالش‌های مهم در عالم حقوق این است که آیا اساساً نیازها و منافع و قدرت نظم منطقی دارند تا به تبع وجود این نظم بتوان ادعا کرد در فضای هنجارهای عالم حقوق نیز نظم منطقی حاکم است؟ در پاسخ به این پرسش دو رویکرد اصلی میان فلاسفه و نویسندگان عالم حقوق شکل گرفته است؛ برخی قائل به وجود نظم منطقی و مشخص در فضای نیازها و منافع و قدرت نیستند و در نتیجه به طریق اولی به وجود نظم منطقی در فضای هنجارهای حقوقی قائل نیستند و در مقابل برخی دیگر فضای هنجارهای حقوقی را دارای نظم منطقی می‌دانند و بر آن‌اند که در فضای هنجارهای حقوقی فرمالیسم حقوقی وجود دارد (Aspremont 2017: 163-165).^۱

مبنای اصلی فرمالیسم توجیه‌پذیری حقوق است. عالم حقوق مجموعه‌ای از هنجارهای بی‌نظم و بی‌منطق نیست، بلکه در بطن هنجارهای یادشده و نحوه ارتباط آن‌ها با یکدیگر و نیز آثار آن‌ها نظم منطقی مشهود است (Robertson 2014: 206). در پرتو این نظم منطقی است که هنجارهای عالم حقوق قابل درک و وجود آن‌ها توجیه‌پذیر خواهد شد. در نتیجه لازم است برای بررسی دقیق هنجارهای حقوقی رویکرد فرمالیسم حقوقی در نظر گرفته شود. در پژوهش حاضر یکی از مباحث مهم و کاربردی حقوق مدنی، یعنی ماده ۲۶۴ قانون مدنی، و اسباب سقوط تعهدات در پرتو فرمالیسم حقوقی بررسی می‌شود.

۱. البته hwg lrhgi فارغ از اینکه آیا فرمالیسم حقوقی ناشی از نظم منطقی موجود در فضای نیازها و منافع و قدرت و به طور کلی فضای روابط میان تابعان حقوق است یا خیر؟

مفهوم فرمالیسم حقوقی

در تحلیل روابط حقوقی باید عوامل متعددی از جمله مفاهیم، هنجارهای ماهوی، و نیز ساختارهای لازم برای اعمال هنجارهای یادشده در نظر گرفته شود. رویکرد فرمالیست حقوقی، به بیان ساده، عوامل یادشده و ارتباط میان آنها و نقش فردی و سیستمی هر یک از آنها را در روابط حقوقی بررسی می‌کند (Loizidou 2007: 60-61). مفاهیم و روابط حقوقی در عالم حقوق از منظرهای مختلف چهره‌های مختلف دارد؛ مثلاً مفاهیمی مانند جعل، زنا، و ... از منظر حقوق کیفری چهره‌ای متفاوت با فضای غیرکیفری دارند. در نتیجه دست یافتن به نگاهی جامع و مانع کاری دشوار است. از منظر رویکرد فرمالیسم حقوقی، در واقع، با بررسی عوامل یادشده، اولاً نگاهی جامع در زمینه روابط و مفاهیم حقوقی حاصل می‌شود و ثانیاً قطعات مختلف نظام حقوقی توجیه پذیر می‌شود (Redondo 2013: 155).

توجیه پذیری نیز به نوبه خود یکی از عوامل بسیار مهم در فرایند پذیرش و پایبندی به هنجارهای حقوقی است. در نتیجه، شاید بتوان گفت رویکرد فرمالیسم حقوقی اولاً به تفکیک ماهیت و قالب مفاهیم و روابط حقوقی و ثانیاً به تحلیل نقش هر یک از آنها در شکل‌گیری و تنظیم روابط حقوقی می‌پردازد (Sharpe 2020: 93-94).

ستون فقرات رویکرد فرمالیسم حقوقی توجیه‌پذیری است. در رویکرد فرمالیسم حقوقی عالم حقوق صرفاً مجموعه‌ای از هنجارها و مقررات حقوقی نیست؛ هنجارها و مقررات یادشده در پاسخ به تأمین یک نیاز طراحی شده‌اند. در رویکرد فرمالیسم حقوقی همه وجوه روابط اجتماعی به دقت مد نظر قرار می‌گیرند. البته نباید از نظر دور داشت که در طراحی و تنظیم هنجارها و مقررات حقوقی الزاماً همه ابعاد حیات و روابط اجتماعی مد نظر قرار نمی‌گیرد و ممکن است تعدادی از آنها (اغلب اخلاق و مذهب و اقتصاد) در نظر گرفته شود (Eisenberg 2018: 9-11; Weinrib 2010: 327-328).

در فضای حقوق شکلی یا به تعبیری «حقوق در نزد محاکم» قانون شکل‌دهنده روابط تابعان حقوق است. بدین معنا که چنانچه طرفین اختلاف در ارتباط با الزامات خارج از قرارداد اختلافی داشته باشند این مواد قانون مدنی است که رابطه آنها را نزد مرجع حل و فصل اختلاف قالب‌بندی می‌کند. این

موضوع در واقع اهمیت نگاه فرمالیستی به عالم حقوق را نشان می‌دهد. زیرا چنانچه نگاهی جامع و مانع به هنجارها و مفاهیم و ساختارهای حقوقی وجود نداشته باشد، مرجع حل و فصل اختلاف به واسطه فقدان درک صحیح از رابطه حقوقی و نیز قانون حاکم بر رابطه یادشده نمی‌تواند به حل یا حسب مورد به فصل موضوع اختلاف بپردازد (Keith & Robert 2005: 689-690).

در نگاه رویکرد فرمالیسم حقوقی به صورت توأمان هر دو بعد درونی و بیرونی اجزای تشکیل‌دهنده روابط و هنجارهای حقوقی- از جمله مفاهیم، اصول، قواعد، هنجارهای ماهوی و ساختاری- در نظر گرفته می‌شود. همه اجزای یادشده در واقع بخش‌های مختلف تشکیل‌دهنده یک کل محسوب می‌شوند. نکته اصلی اینجاست که اجزای یادشده چگونه در گام اول به یک‌دیگر و در گام دوم به کل مورد نظر مرتبط می‌شوند. به بیان ساده‌تر، آیا این اجزا صرفاً به واسطه هم‌جواری احتمالی با یک‌دیگر ارتباط پیدا کرده‌اند یا به واسطه داشتن یک رابطه سیستمی ذاتی اجزای سازنده یک کل ذاتاً منسجم‌اند (Siltala 2011: 197-199; Pineschi 2015: 36-38).

در رویکرد فرمالیسم حقوقی، عوامل مختلفی که یک رابطه یا هنجار حقوقی را توجیه می‌کنند دقیق بررسی می‌شوند. ارتباط میان این عوامل توجیه‌کننده یکی از مسائل اساسی در فرمالیسم حقوقی است. مسئله اینجاست که نقش‌آفرینی عوامل توجیه‌کننده انفرادی و مستقل است یا به صورت نظام‌مند- سیستمی و در قالب یک مجموعه منسجم که نظم منطقی دارد. یکی از محورهای اصلی در تحلیل فرمالیسم حقوقی تفکیک میان قالب و ماهیت روابط حقوقی است. در رویکرد فرمالیسم حقوقی هدف این است که عالم حقوق به صورت یک مجموعه توجیه‌کننده نشان داده شود. برای این منظور، سه عنصر مهم باید مد نظر قرار گیرد: ماهیت، ساختار، مبنا (Weinrib 2010: 7-9; May 2010: 328-330).

در رویکرد فرمالیسم حقوقی، افق اصلی رسیدن به رویه‌ای هنجارمند است که ذاتاً قابل درک باشد. اما این قابل درک بودن از کجا ناشی می‌شود؟

در عالم حقوق نمی‌توان برای تک‌تک روابط حقوقی به صورت مصداقی قاعده وضع کرد. زیرا این روابط و گستره آن‌ها به طور دقیق قابل پیش‌بینی نیست. حقوق ابزار تنظیم‌کننده روابط است. حقوق برای تنظیم روابط به نحو احسن باید با تکیه بر دو محور اصلی حرکت کند: امنیت و

قابلیت پیش‌بینی. پرواضح است مادامی که طبقه‌بندی روابط و تعیین عنوان برای هر یک وجود نداشته باشد، امنیت روابط و قابل پیش‌بینی بودن سرنوشت آن‌ها حاصل نمی‌شود. امنیت و قابلیت پیش‌بینی، در واقع، در بطن مفهوم حکومت قانون^۱ تعریف می‌شوند؛ که دارای پنج عنصر اساسی است. عناصر مفهوم حکومت قانون عبارت است از: دسترسی به عدالت و رسیدگی قضایی، جزمیت حقوقی، تناسب، برابری و عدم تبعیض، شفافیت (Leal 2014: 18).

در رویکرد فرمالیسم حقوقی، تحلیل با یک فرضیه آغاز می‌شود و آن فرضیه توجیه‌کننده بودن رابطه یا هنجار حقوقی و در گامی به عقب به دنبال یافتن پیش‌شرط‌های مفهوم یا رابطه مورد نظر است. سپس، در گام دوم، به دنبال یافتن پیش‌شرط‌های لایه دوم و سوم و ... است.

فرمالیسم به مفاهیم، اصول، قواعد، و نهادهایی که حقوق به واسطه آن‌ها انسجام پیدا می‌کند اهمیت می‌دهد. فرمالیسم با مفاهیم حقوقی مانند نشانه‌های یک شفافیت ذاتی رفتار می‌کند و تلاش می‌کند آن‌ها را همان‌گونه بفهمد که حقوق‌دانان (مقصود همان افرادی که درباره آن مفاهیم می‌اندیشند و از آن‌ها سخن می‌گویند) درک می‌کنند. بر این اساس، از دیدگاه فرمالیسم، حقوق از زاویه نگاه درونی قابل فهم است و نیازی به ترجمه شدن به زبان علمی رشته دیگر ندارد. فرمالیسم حقوقی بر انسجام تأکید می‌کند. باید توجه کرد که انسجام یک مفهوم درونی است. مقصود از انسجام این است که با مجموعه‌ای ساختاری مواجهیم که اجزای سازنده مجموعه به صورت یکپارچه عمل می‌کنند. در چنین ساختاری، کل مجموعه مهم‌تر از اجزای تشکیل‌دهنده آن است. معیار تشخیص انسجام حمایت و وابستگی متقابل اجزای یک مجموعه است. با توجه به آنچه آمد، رویکرد فرمالیستی به حقوق در واقع رویکردی درونی و ارزیابانه (و نه توصیفی) است. در فرمالیسم حقوقی هدف تعیین معیارهای ارزیابی است که نسبت به پدیده هدف درونی‌اند (Brooks 2005: 102, 112-115).

فرمالیسم حقوقی درک سستی از حقوق به مثابه «یک استدلال اخلاقی ذاتی» را اصلاح می‌کند. مبانی اولیه این مفهوم از حقوق، با طرح ساختارهای توجیه‌پذیری برای روابط حقوقی، به تفکرات منتسب به ارسطو بازمی‌گردد. این نگاه در رساله‌ای در باب حق از آکویناس بسط می‌یابد و از طریق ادعاهای

هنجاری بودن، که در آثار فیلسوفان بزرگ حقوق طبیعی، مانند کانت و هگل، یافت می‌شود به حیات خود ادامه می‌دهد. با دقت در اصول متمایزی که انسجام روابط حقوقی را نشان می‌دهد، فرمالیسم استقلال حقوق را، هم به عنوان رشته‌ای تحصیلی هم به عنوان مجموعه‌ای توجیه‌کننده، به صراحت بیان می‌کند. بنابراین، فرمالیسم ادعا می‌کند نظریه‌ای است که در خود حقوق وجود دارد؛ به این دلیل که حقوق را از درون گسترش می‌دهد (Shecaira 2013: 65-67; Uleman 2010: 111-116).

اما عناصر اصلی نگاه فرمالیسم حقوقی در نظام حقوقی ایران چیست؟ پیش‌تر اشاره شد که هنجارهای حقوقی برای تنظیم روابط میان تابعان حقوق طراحی شده‌اند. از طرفی «نیاز» مبنای ایجاد روابط میان تابعان حقوق است. معیارهایی که نیازهای تابعان حقوق را تعریف می‌کند و در ساختار نظام حقوقی جایگاه آن‌ها را مشخص می‌کند متنوع‌اند؛ از جمله عوامل اقتصادی، اخلاق و مذهب، آرمان‌های سیاسی و اجتماعی. این معیارها در عالم حقوق نیروهای سازنده حقوق محسوب می‌شوند. در نظام‌های حقوقی مختلف، بسته به ویژگی‌ها و اوصاف خاص هر نظام، جایگاه نیروهای سازنده حقوق متفاوت است. در نظام حقوقی ایران، اخلاق و مذهب نیروهایی هستند که همیشه کارساز و پرتوان‌اند و در اغلب موارد بر همه عوامل دیگر غلبه دارند. میان هنجارهای حقوقی موجود نیز بسیاری از آن‌ها به اصول اخلاقی و مذهبی بیش از عوامل اقتصادی ارتباط دارند (کاتوزیان ۱۳۹۷: ۳۳). قسمت‌های مختلف قانون مدنی مبانی و تکیه‌گاه خاص خود را دارد. اما باید دقت داشت که اصول و قواعد و احکام فقهی در کنار سایر مبانی تقریباً به صورت مشترک بر همه ابواب قانون مدنی سایه انداخته است. اصول و قواعد و احکام یادشده نقش اصلی در فضای قواعد عمومی قراردادها ایفا می‌کنند. نباید از نظر دور داشت که اصول و قواعد فقهی اساساً بر مبنای اصول و قواعد منطقی طراحی شده‌اند و از طرف دیگر اصول و قواعد منطقی جدا از اصول و قواعد فقهی در طراحی و محاسبات نظام حقوقی ایران مد نظر قانون‌گذار قرار گرفته‌اند.

با توجه به آنچه آمد، در تحلیل فرمالیستی اسباب سقوط تعهدات در فضای قانون مدنی ایران، باید دو نکته مهم را مد نظر قرار داد:

اول. مفهوم سبب و علت

«علت» در اصطلاح فلسفی چیزی است که «معلول» زاینده آن است و امری است که از وجودش

وجود معلول و از عدمش عدم معلول لازم آید (نجفی ۱۴۳۰: ۵۱). به تعبیری، در صورت وجود علت، بدون نیاز به عامل دیگر، معلول حاصل می‌شود. در نتیجه، اگر عاملی علت سقوط تعهد باشد، بدون نیاز به عامل دیگر، به صورت مستقیم، موجب سقوط تعهد (معلول) می‌شود. «سبب» چیزی است که عدمش موجب عدم حادثه است؛ اما از وجود آن الزاماً حادثه تحقق نمی‌یابد (موسوی بجنوردی ۱۳۷۷: ۲۲). به تعبیر دیگر، «سبب» چیزی است که تلف به همراه آن و به واسطه آن، اما، به علت دیگری حاصل می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر سبب نبود، علت تأثیری نداشت (موسوی بجنوردی ۱۳۷۷: ۲۲؛ المحقق الاصفهانی ۱۴۰۵: ۴۸۳). به بیان ساده‌تر، سبب آن چیزی است که از عدم آن عدم حاصل می‌شود، اما از وجود آن الزاماً نتیجه حاصل نمی‌شود؛ بلکه برای رسیدن به نتیجه نیاز به سبب یا اسباب دیگر است.

دوم. منطق حاکم بر عالم حقوق

در رویکرد سنتی، روابط تابعان حقوق در دو حالت قانونی و غیرقانونی قرار دارد. به بیان ساده‌تر، در پرتو این رویکرد، منطق ریاضی یا نگاه صفر و یکی بر عالم حقوق حاکم است. در نتیجه، هنجارهای حاکم بر روابط تابعان یا ریشه در عالم حقوق دارند یا ریشه در عالم خارج حقوق (در اغلب موارد عالم اخلاق). با گذشت زمان و حاکم شدن فضای پست مدرنیسم بر روابط تابعان، رویکرد سنتی با چالش‌های اساسی مواجه شد. زیرا در فضای یادشده نه منطق ریاضی بلکه منطق فازی حاکم است. این وضعیت نیز نتیجه افزایش متغیرهای تأثیرگذار بر روابط تابعان بود. این باعث شد میان حقوق‌دانان این مسئله مطرح شود که رفتارهای تابعان حقوق ممکن است تحت تأثیر فضای پست مدرنیسم و منطق فازی، به جای اینکه در حالت‌های سنتی قانونی و غیرقانونی بودن قرار گیرد، در طیفی از حالت‌های متنوع (اعم از قانونی بودن، کمتر قانونی بودن، غیرقانونی بودن، کمتر غیرقانونی بودن)، قرار گیرد. واژه «فازی» به معنای مبهم و غیرواضح و غیردقیق است. این رویکرد را در دهه ۶۰ میلادی پروفیسور لطفی‌زاده ارائه کرد. به طور خلاصه این رویکرد در مقابل منطق ارزش‌های صفر و یکی طراحی شده است. به بیان ساده‌تر، در پرتو این منطق، با توجه به تعدد متغیرها، خروجی ممکن است طیفی از مقادیر کاملاً صحیح، صحیح، غلط، کاملاً غلط، تا حدودی صحیح، تا حدودی غلط باشد (Perez 2017: 236-272; Reid 2014: 79-80). با توجه به

این دیدگاه، نگاه به عالم حقوق در قالب‌های دوگانه سنتی، مانند قانونی و غیرقانونی و الزامی و غیرالزامی، بی‌فایده است. در واقع، باید حقوق را در شرایط و درجات مختلف و متنوعی از قانونی بودن یا الزام‌آوری دید. به بیان ساده‌تر، هنجارها می‌توانند بیشتر یا کمتر الزام‌آور باشند (و نه حتماً الزام‌آور مطلق یا غیرالزام‌آور) و اعمال می‌توانند بیشتر یا کمتر قانونی (و نه حتماً قانونی مطلق یا غیرقانونی) باشند (Klabbers 1998: 157).

اسباب سقوط تعهدات ذیل ماده ۲۶۴ قانون مدنی

قانون‌گذار در ماده ۲۶۴ قانون مدنی، بدون ارائه تعریف از سقوط تعهد و بدون هیچ‌گونه تقسیم‌بندی میان اسباب آن، فقط به ذکر عواملی پرداخته است که از دید او سبب زوال تعهد می‌شوند (طاهری ۱۳۹۲: ۳۴). مطابق این ماده «تعهدات به یکی از طریق ذیل ساقط می‌شود: ۱. به وسیله وفای به عهد؛ ۲. به وسیله اقاله؛ ۳. به وسیله ابراء؛ ۴. به وسیله تبدیل تعهد؛ ۵. به وسیله تهاتر؛ ۶. به وسیله مالکیت مافی‌الذمه».

اقدام قانون‌گذار سبب شده برخی حقوق‌دانان برجسته، که نظم تألیفات خود را بر پایه مواد قانون طراحی کرده‌اند، نیز، بدون آنکه قائل به تقسیم شوند یا اسباب یادشده در ماده فوق را نقد کنند، به ترتیب، به ذکر احکام این شش عامل بپردازند و فقط قائل به این نقد باشند که اسباب دیگری نظیر مرور زمان باید به مصادیق ماده ۲۶۴ افزوده شود (شهیدی ۱۳۹۱: ۳۶).

با این وصف، در ارتباط با تحلیل اسباب سقوط تعهدات، آثار نویسندگان حقوقی را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد.

دسته اول آثاری است که در نظم و قالب دانشگاهی و آموزشی طراحی شده‌اند و عمدتاً نگاهی کلی و عام به مفهوم اسباب سقوط تعهدات و مصادیق آن دارند که در میان این آثار دو گرایش مختلف مشهود است. گرایش اول مربوط به نویسندگانی است که به پیروی از رویکرد مرحوم دکتر کاتوزیان برداشتی مضیق از مفهوم اسباب سقوط تعهدات دارند و در نتیجه قالب‌ها و مصادیق آن را بسیار محدود قلمداد می‌کنند. مبنای این رویکرد نیز به جایگاه ویژه اصل آزادی اراده‌ها و صلاحیت استثنائی و مضیق قانون‌گذار در ایجاد محدودیت برای اصل آزادی اراده‌ها بازمی‌گردد. در این زمینه می‌توان به کتاب تفسیر اصولی قانون مدنی بر اساس آراء و اندیشه‌های بزرگان حقوق

ایران، تألیف سعید بیگدلی و سید مجتبی حسینی الموسوی، اشاره کرد که انتشارات مهرسا، در سال ۱۳۹۵، به چاپ رساند. و اما گرایش دوم مربوط به نویسندگانی است که به پیروی از رویکرد مرحوم دکتر سید حسن امامی و مرحوم دکتر شهیدی برداشتی موسع از مفهوم اسباب سقوط تعهدات دارند و در نتیجه قالب‌ها و مصادیق آن را گسترده و متنوع قلمداد می‌کنند. مبنای این رویکرد نیز به جایگاه اراده قانون‌گذار و اصل صلاحیت آن در ایجاد محدودیت برای عنصر اراده و آثار آن بازمی‌گردد. در نتیجه، در آثار این دسته از نویسندگان بر ارتباطات مختلف مصادیق اسباب سقوط تعهدات، مندرج در ماده ۲۶۴ قانون مدنی، با سایر مصادیقی که به صورت پراکنده در سایر مواد قانون مدنی بدان اشاره شده تأکید شده است. در این زمینه می‌توان به کتاب *حقوق تعهدات و قراردادهای با مطالعه تطبیقی در فقه و مذاهب اسلامی و نظام‌های حقوقی*، تألیف دکتر حمید بهرامی احمدی، اشاره کرد که انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، در سال ۱۳۹۰، به چاپ رساند. همچنین، مقاله «نقدی بر اسباب سقوط تعهدات در قانون مدنی ایران»، نوشته محسن صادقی، که در ماهنامه *کانون*، شماره ۵۶، به چاپ رسیده، در این زمینه جالب توجه است. در این مقاله نویسنده با ارائه تعریفی خاص از اسباب سقوط تعهدات در جهت تحلیل بی‌نظمی موجود در ماده ۲۶۴ قانون مدنی گام برداشته است. از نظر نویسنده، اسباب سقوط تعهدات اسبابی هستند که مستقیم باعث می‌شوند تعهد، خواه قراردادی خواه غیرقراردادی، پیش از آنکه به مرحله اجرا و کمال برسند، زایل و از عالم حقوق محو شوند. در نتیجه، با در نظر گرفتن این تعریف می‌توان اسبابی را که به طور غیرمستقیم سبب زوال تعهد می‌شوند، مانند اقاله، و نیز اسبابی را که پس از اجرا و به کمال رسیدن تعهد سبب از بین رفتن آن می‌شوند، مانند وفای به عهد، از شمار اسباب سقوط تعهدات خارج ساخت. در این پژوهش نیز تلاش نویسنده در جهت نقد ساختار ماده ۲۶۴ با تأکید بر رویکرد کلاسیک است. اما در پژوهش حاضر، با تأکید بر فرمالیسم حقوقی و تأکید بر منطق فازی، بی‌نظمی ظاهری ماده ۲۶۴ قانون مدنی قابل پذیرش است.

دسته دوم آثاری است که در قالب و نظم پژوهشی طراحی شده‌اند و عمدتاً نگاهی جزئی و مصادیقی به موضوع دارند. به تعبیری، دسته‌ای از نویسندگان در زمینه موضوعات خاص (مانند مهریه، دیون معوض، و ...) به تحلیل یک یا چند مصداق از اسباب سقوط تعهدات پرداخته‌اند. با

توجه به اینکه آثار یادشده رویکردی خاص و جزئی دارند، تشخیص اینکه این آثار در نگاهی کلی در قالب کدام یک از گرایش‌های اصلی در زمینه اسباب سقوط تعهدات طراحی و نوشته شده‌اند بسیار دشوار است. در همین زمینه می‌توان به مقاله تهمینه اسفندیاری، تحت عنوان «بررسی تطبیقی تهاثر در حقوق ایران و اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی»، که پاییز ۱۳۹۷، در شماره ۱۷ مجله وکیل، به چاپ رسیده، یا مقاله محمود کاظمی و علی زارعی، تحت عنوان «مطالعه تطبیقی تبدیل تعهد در حقوق ایران و غرب (روم و فرانسه)»، که تابستان ۱۳۹۵، در شماره ۲ فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، به چاپ رسیده، اشاره کرد. با توجه به رویکردهای مختلف به اسباب سقوط تعهدات، آشفتگی و عدم انسجام در تحلیل اسباب مزبور کاملاً ملموس است. چنان که پیش‌تر نیز اشاره شد، این آشفتگی و عدم انسجام منتهی به عدم شفافیت در نظام حقوقی می‌شود و عدم شفافیت نیز، به نوبه خود، وجود «حکومت قانون» در نظام حقوقی را با چالش اساسی مواجه می‌کند. در نتیجه، لازم است الگویی منطقی برای توجیه اختلافات فاحش در رویکردهای مختلف پیدا شود. با این وصف، در ادامه به بررسی اسباب یادشده در قالب دیدگاه نویسندگان مختلف پرداخته می‌شود.

اول. وفای به عهد

«وفای به عهد» در لغت به معنای «به جا آوردن و نگهداری پیمان» و در اصطلاح حقوقی اجرای تعهد از جانب مدیون است که به زوال آن منتهی می‌شود. درباره وفای به عهد گفته شده ساده‌ترین راه برای سقوط تعهد است و از حیث ماهیت چیزی جز ایقاع نیست. زیرا متعهدله اصولاً نمی‌تواند از دریافت موضوع تعهد خودداری کند (شهیدی ۱۳۹۱: ۲ و ۳؛ امامی ۱۳۹۴: ج ۱، ۳۱۶) و البته از منظری گویند که ایفای تعهد به نوعی انجام دادن تعهد و انجام دادن تعهد چیزی غیر از سقوط تعهد است. به هر حال، ممکن است، به جهت آنکه در نتیجه اجرای تعهد ذمه متعهد بری می‌شود، قانون‌گذار آن را مترادف با سقوط تعهد انگاشته باشد.

با توجه به آثار نویسندگان حقوق مدنی، درباره اینکه آیا وفای به عهد جزء اسباب واقعی سقوط تعهد است یا نه، می‌توان به دو دیدگاه قائل شد.

دیدگاه اول: وفای به عهد سبب سقوط تعهد است. بر اساس این نظریه، وفای به عهد، هرچند در اصل اجرای تعهد است، از آنجا که نقطه پایانی است بر الزام متعهد، می‌توان آن را جزء اسباب سقوط تعهد دانست. به این طریق، نتیجه‌ای که طرفین از عقد و تعهد انتظار داشته‌اند حاصل و تعهد ساقط می‌شود و در سقوط تعهد فرقی میان اجرای اجباری یا اختیاری وجود ندارد. مطالعه کتب فقهی نیز گویای آن است که فقها از وفای به عهد در باب «بیع صرف» و «کتاب الدین» بحث کرده و تأدیه دین را موجب سقوط تعهد برائت ذمه مدیون دانسته‌اند (صحراورد ۱۳۹۳: ۵۴).

دیدگاه دوم: وفای به عهد سبب واقعی سقوط تعهد نیست. بر اساس این نظریه، وفای به عهد از مصادیق اسباب سقوط تعهد نیست. زیرا، اگرچه با انجام دادن تعهد ذمه متعهد بری و التزام خود به خودی ساقط می‌شود، اولاً در وفای به عهد تعهد اجرا می‌شود و به مرحله کمال می‌رسد، درحالی‌که سقوط تعهد به معنای دقیق کلمه زمانی رخ می‌دهد که تعهد قبل از اجرا و مرحله کمال زایل شود، ثانیاً اسباب سقوط تعهد اسبابی هستند که مستقیم باعث زوال آن می‌شوند، درحالی‌که وفای به عهد، به صورت غیرمستقیم موجب سقوط تعهد می‌شود (صفایی ۱۳۹۵: ۳۲).

دوم. اقاله

«اقاله» در لغت به معنای خلاص کردن کسی از چیزی که دچار آن شده است و در اصطلاح حقوقی به معنای بر هم زدن عقد به تراضی است (امامی ۱۳۹۴: ج ۱، ۳۲۴). به بیان دیگر، فقط تأسیس از اسباب سقوط تعهدات است که به تراضی واقع می‌شود (کاتوزیان ۱۳۹۳: ج ۵، ۲۰). پس، می‌توان چنین استنباط کرد که اقاله وسیله انحلال قرارداد است و به تبع این اثر اصلی، گاه، وسیله سقوط تعهد نیز واقع می‌شود. به بیان دیگر، اقاله نهادی گسترده‌تر از اسباب سقوط تعهدات است. گاهی اقاله عقدی را پیش از وقوع تعهدی بر هم می‌زند. گاهی اقاله موجب سقوط تعهدی فرعی پیش از وقوع اصل تعهد می‌شود. گاهی ممکن است اقاله، که خود وسیله انحلال عقد است و قانون‌گذار آن را در زمره اسباب مسقط تعهد آورده است، منجر به ایجاد تعهد شود. در عقود عهدی اگر تعهد ایفا شود، دیگر تعهدی وجود ندارد که اقاله موجب سقوط آن شود و اقاله باعث ایجاد التزام به اجرت‌المثل عمل انجام‌شده می‌شود (کاتوزیان ۱۳۹۳: ج ۵، ۱۴ و ۱۵). برخی محققان اقاله را تقابل دو ایقاع می‌دانند و آن را عقد به شمار نمی‌آورند. در مقابل، برخی بر آن‌اند

که اقاله معامله جدید نیست، بلکه قطع معامله پیشین و آثار آن است. ازین رو به رد عقد نبودن آن تأکید می‌کند (کاتوزیان ۱۳۹۳: ج ۵، ۲۰).

با توجه به آثار محققان حقوق مدنی درباره اینکه آیا اقاله جزء اسباب واقعی سقوط تعهد است یا نه، دو دیدگاه قابل استخراج است.

دیدگاه اول: اقاله سبب سقوط تعهد است. مطابق این نظر، اقاله باعث انحلال عقد می‌شود. در نتیجه، تعهدات طرفین نیز ساقط می‌شود. تناسب ذکر اقاله در مبحث سقوط تعهدات نیز ناشی از همین فلسفه است.

دیدگاه دوم: اقاله سبب مستقیم سقوط تعهد نیست. در مقابل دیدگاه اول، می‌توان اقاله را به دلایلی از زمره اسباب سقوط تعهد خارج کرد: اقاله در اصل سبب سقوط و انحلال قرارداد است (ماده ۲۸۳ قانون مدنی) و تعهد، به تبع آن، ساقط می‌شود و همان‌طور که اشاره شد سبب سقوط تعهد سببی است که مستقیم تعهد را زایل می‌کند.

به باور برخی محققان، شاید آنچه باعث می‌شود اقاله از سوی قانون‌گذار سبب سقوط تعهد دانسته شود خلط میان عقد و تعهد است؛ درحالی که میان این دو مفهوم تفاوتی آشکار وجود دارد. چون تعهد الزام و مسئولیت ناشی از عقد است، نه خود آن (قاسم‌زاده ۱۳۹۳: ۶۷). در فقه نیز هر جا سخن از اقاله به میان آمده است مستقیم به انحلال عقد اشاره شده، نه سقوط تعهد. البته میرزای نائینی در منیه الطالب اقاله را «رد التزام» تعریف کرده و این شائبه را به وجود آورده که منظور ایشان اقاله سبب سقوط تعهدات است. اما جمله‌ای که از این فقیه در ادامه نقل شده و مربوط به انحلال عقد و تکلیف متعاقدين به رد مال به دیگری است این شائبه را رفع می‌کند و قول میرزای نائینی را به نظر مشهور پیوند می‌دهد (قاسم‌زاده ۱۳۹۳: ۶۷ - ۶۸).

در اسباب سقوط تعهد باید از عواملی نام برد که تعهد را به طور کلی، خواه قراردادی خواه غیرقراردادی، زایل می‌کند؛ درحالی که اقاله به طور انحصاری ناظر به انحلال عقد و سقوط تعهدات قراردادی است و در تعهدات ناشی از ایقاع و مسئولیت راه ندارد (کاتوزیان ۱۳۹۳: ۴۵).

حتی اگر بپذیریم که اقاله از اسباب سقوط تعهد طرفین است، همیشه این‌گونه نیست. چون اقاله فقط زمانی اثر ساقط‌کنندگی دارد که تعهد طرفین یا یک طرف عقد هنوز اجرا نشده باشد. اما،

اگر تعهد قبلاً اجرا شده باشد، مثلاً بایع و مشتری مبیع و ثمن را تحویل دهند و سپس بر اقاله تراضی کنند، تعهدی از طرفین ساقط نمی‌شود؛ بلکه آن‌ها متعهد می‌شوند مال را به دیگری مسترد کنند (کاتوزیان ۱۳۹۳: ۸۹). با این وصف، به نظر می‌رسد اقاله منبع تعهد را از بین می‌برد و به صورت غیرمستقیم از اسباب سقوط تعهدات محسوب می‌شود.

سوم. ابراء

«ابراء» در لغت به معنای خلاص کردن و در اصطلاح حقوقی، مستفاد از ماده ۲۸۹، عبارت از این است که دائن از حق خود صرف‌نظر کند. البته برخی محققان این تعریف قانون‌گذار را دقیق نمی‌دانند و تعریف دیگری با این وصف ارائه می‌دهند که «ابراء عبارت از اسقاط دین به وسیله دائن است.» (شهیدی ۱۳۹۱: ج ۵، ۷۴). ماهیت ابراء در حقوق ایران یک عمل حقوقی یک‌طرفه است و اراده مدیون در آن اثری ندارد. به تعبیری، ابراء در شمار ایقاعات است (شهیدی ۱۳۹۱: ج ۵، ۷۵ و ۷۶). البته برخی فقها، نظیر شیخ طوسی و ابن زهره، ابراء را ماهیتاً عقد معرفی کرده و نیازمند قبول مدیون دانسته‌اند؛ بدین استدلال که ابراء مستلزم متنی بر مدیون بودن است که بدون قبول او نمی‌توان آن را نسبت به وی روا داشت (شهیدی ۱۳۹۱: ش ۷۵). ابراء تنها عامل از عوامل سقوط تعهدات است که با معنای «سقوط تعهدات» سازگاری دارد و مورد قبول حقوق‌دانان است. در نتیجه، اکثر قریب به اتفاق صاحب‌نظران ابراء را از اسباب سقوط تعهد می‌دانند. اما نظر دیگری نیز میان برخی فقها دیده می‌شود که به موجب آن اثر ابراء مردد میان اسقاط و تملیک است. در ادامه به هر دو نظر اشاره و نظر اقوی برگزیده می‌شود.

دیدگاه اول: ابراء سبب سقوط تعهد

میان برخی اسباب سقوط تعهد، که در ماده ۲۶۴ قانون مدنی بدان اشاره شده است، تنها مصداق تعهد مدیون و حق مطالبه دین از سوی داین (مستنبط از ماده ۲۹۰ قانون مدنی) و خارج شدن دین از شمار دارایی اوست. مثلاً اگر شخصی کفیل مدیون شده باشد، با ابراء داین، مدیون و کفیل هر دو بری‌الذمه می‌شوند (بند ۳ ماده ۷۴۶ قانون مدنی). بر این دیدگاه تقریباً همه فقها اتفاق نظر دارند و بزرگانی چون شهید ثانی و سید محمدکاظم طباطبایی یزدی بدان تصریح کرده‌اند. حقوق‌دانانی نظیر دکتر کاتوزیان، دکتر شهیدی، دکتر امامی، و دکتر لنگرودی در حقوق ایران نیز

طلب طلبکار را حقی مالی می‌دانند که می‌تواند آن را واگذار یا مطالبه یا با اراده خویش ساقط کند (کریمی ۱۳۹۲: ۹۰).

دیدگاه دوم: اثر ابراء، مردد میان اسقاط و تملیک

این دیدگاه، که نسبت به دیدگاه اول در اقلیت قرار دارد، در کتب برخی فقها دیده می‌شود. ریشه این دیدگاه به جایگاه ابراء در نوشته این فقیهان بازمی‌گردد. زیرا این گروه از ابراء در بخش هبه دین به مدیون بحث کرده‌اند و هر دو را یک عمل حقوقی انگاشته‌اند و بر آن‌اند که در ابراء، همانند دین به مدیون، ابتدا دین به بدهکار تملیک می‌شود و با جمع دو عنوان طلبکار و بدهکار در یک شخص دین ساقط می‌شود. بنابراین، سقوط تعهد نتیجه تبعی تملیک دین به مدیون است نه اثر مستقیم ابراء.

از میان دو دیدگاهی که انتخاب کردیم، دیدگاه اول قابل قبول است. چون اراده یک‌جانبه داین برای سقوط مستقیم تعهد مدیون کافی است؛ ضمن آنکه برخلاف گروه دوم باید گفت ابراء با هبه دین به مدیون متفاوت است. چون ابراء ایقاع است و هبه دین به مدیون در زمره عقود است. وانگهی اثر مستقیم و موضوع انشاء هبه تملیک و جابه‌جایی حق است نه اسقاط آن؛ اما، از آنجا که هیچ‌کس نمی‌تواند طلبکار از خود باشد، جمع دو عنوان داین و مدیون در یک شخص سبب سقوط حق می‌شود، درحالی‌که سقوط تعهد اثر مستقیم و موضوع انشاء ابراء است. این نکته را نیز باید افزود که فقط ابرائی سبب سقوط است که دین یا سبب آن قبلاً محقق شده باشد. وگرنه، ابراء برای موضوع است و تعهدی وجود ندارد که ساقط شود.

چهارم. تبدیل تعهد

تبدیل تعهد جایگزین ساختن تعهدی به جای تعهد دیگر است (شهیدی ۱۳۹۱: ۹۰). بدین ترتیب تعهد اولیه ساقط و تعهد ثانویه جایگزین آن می‌شود. درباره ماهیت این تأسیس باید گفت از آنجا که تبدیل تعهد متضمن ایجاد تعهد جدید است، بدون اراده طرفین امکان‌پذیر نیست. بنابراین، تبدیل تعهد ماهیتی قراردادی دارد. از یک طرف منجر به سقوط تعهد سابق و از طرف دیگر موجب پیدایش تعهدی جدید می‌شود. به عبارت دیگر، موضوع قرارداد تبدیل تعهد دو تعهد سابق و لاحق است که پیدایش یکی زوال دیگری را همراه دارد (شهیدی ۱۳۹۱: ۹۱).

پنجم. تهاتر

ماده ۲۹۴ تصریح می‌دارد: «وقتی دو نفر در مقابل یکدیگر مدیون باشند بین دیون آن‌ها به یکدیگر به طریقی که در موارد ذیل است تهاتر حاصل می‌شود». در قانون مدنی تعریف مشخصی از تهاتر ارائه نشده است و صرفاً احکام و شرایط آن بیان شده است. برخی محققان حقوق مدنی بر آن‌اند که تهاتر عبارت است از تساقط دو دین یا مجموع دیونی که دو شخص در برابر یکدیگر به عهده دارند تا میزان کمترین آن دو (شهیدی ۱۳۹۱: ۱۱۵). قانون‌گذار در ماده ۲۹۵ از منظر خود ماهیت تهاتر را تعیین می‌کند؛ چنان که تهاتر را قهری می‌داند و وقوع آن را بی‌نیاز از اراده طرفین. به تعبیری، حتی تهاتر قراردادی نیز نهایتاً تهاتر قهری است (شهیدی ۱۳۹۱: ۱۳۱). پس، از نظر قانون‌گذار تهاتر یک واقعه حقوقی است.

برخی محققان در فروضی مستفاد از ماده ۲۸۲ قانون مدنی، تأسیس تهاتر ایقاعی را نیز مطرح می‌کنند. در مواردی که دیون نسبت به هم متفاوت و بیش و کم باشد، تهاتر به اراده مدیونی که دیون متعدد دارد واقع خواهد شد، در فرضی که به استثنای شرط تقابل سایر شروط هشتگانه تحقق تهاتر قهری موجود باشد که در این صورت نیازی به توافق قراردادی نیست. همچنین تهاتر به طور قهری واقع نمی‌شود. چون از طرفی تهاتر در حکم تأدیة دین است و از طرف دیگر مطابق ماده ۲۸۲ تعیین اینکه تأدیة بابت کدام دین باشد به عهده مدیون دیون متعدد است. ضمناً اسقاط مدت دین به وسیله مدیون نیز در مواردی که سایر شرایط تهاتر قهری موجود باشد زمینه حصول تهاتر ایقاعی را فراهم می‌سازد (شهیدی ۱۳۹۱: ۱۳۳). به هر حال، تأسیس تهاتر به نظر می‌رسد برای تسهیل و تسریع امور تجاری و بری‌الذمه شدن اشخاص باشد. به تعبیری باید گفت تأسیس تهاتر به منظور جلوگیری از تکرار تأدیة و ایفاء تعهد است (امامی ۱۳۹۴: ج ۱، ۳۳۳؛ شهیدی ۱۳۹۱: ۱۱۶).

ششم. مالکیت مافی‌الذمه

ماده ۳۰۰ قانون مدنی چنین مقرر می‌دارد که «اگر مدیون مالک مافی‌الذمه خود گردد، ذمه او بری می‌شود. مثل اینکه اگر کسی به مورث خود مدیون باشد، پس از فوت مورث، دین او نسبت به سهم‌الارث ساقط می‌شود». به تعبیری، مالکیت مافی‌الذمه عبارت است از مالکیت شخص نسبت به دین موجود بر ذمه خویش. یعنی در مالکیت مافی‌الذمه دو عنوان دائن و مدیون در یک شخص جمع

و سبب آزادی ذمه مدیون نسبت به دین می‌شود (شهیدی ۱۳۹۱: ۱۴۰). در رابطه با ماهیت این تأسیس باید گفت در عمده موارد به طور قهری صورت می‌گیرد و سبب سقوط تعهد می‌شود. فوت منشأ قهری مالکیت مافی‌الذمه و در نتیجه سبب سقوط تعهداتی است که بین وارث و مورث است. اما، در مواردی هم مالکیت مافی‌الذمه به طور ارادی و محصول قرارداد است؛ مانند هبه طلب به مدیون. البته باید متذکر شد که این هبه طلب هرگز همانند ابراء نیست. زیرا همان‌گونه که گفته شد ابراء یک ایقاع است؛ حال آنکه مورد یادشده محصول یک عقد است (شهیدی ۱۳۹۱: ۱۴۱).

اسباب سقوط تعهدات خارج از ماده ۲۶۴ قانون مدنی

منظور از اسباب سقوط تعهدات خارج از ماده ۲۶۴ قانون مدنی عواملی است که در ماده ۲۶۴ قانون مدنی ایران نیامده است. اما، به‌رغم ذکر در قوانین سایر کشورها و آثار برخی صاحب‌نظران، نمی‌توان آن‌ها را سبب مستقیم سقوط تعهد دانست. این اسباب عبارت‌اند از: فسخ، شرط فاسخ، بطلان.

برخی از حقوق‌دانان ایرانی بر آن‌اند که این سه عامل را نیز باید به موارد یادشده در ماده ۲۶۴ قانون مدنی افزود. چون میان اقاله و فسخ و بطلان، از نظر زایل ساختن تعهد، تفاوتی دیده نمی‌شود. بنابراین، قانون‌گذار باید در کنار اقاله از سه سبب یادشده نیز به عنوان سبب سقوط نام می‌برد. وانگهی قانون‌گذار ایران در زمان تدوین این ماده به ماده ۱۲۳۴ قانون مدنی فرانسه نظر داشته و هنگام تطبیق آن با سیستم حقوقی ایران برخی مصادیق آن را حذف کرده است (بروجردی عبده ۱۳۹۲: ۴۵).

این نظر پذیرفتنی نیست. زیرا اولاً اقاله و فسخ و شرط فاسخ در آغاز قرارداد را منحل می‌کنند و تعهدات قراردادی به تبع آن ساقط می‌شوند و این وضعیت با تعریفی که از سقوط تعهد ارائه شد سازگار نیست. ثانیاً فسخ و شرط فاسخ و بطلان فقط در مقوله قراردادهای مورد بحث قرار می‌گیرند؛ درحالی‌که ما درصدد برشماری اسبابی هستیم که تعهدات قراردادی و غیرقراردادی را ساقط می‌کند. ثالثاً عمل حقوقی باطل منشأ هیچ تعهدی در عالم حقوق نیست. پس نمی‌توان بطلان را از اسباب سقوط تعهد دانست. چون عمل منشأ تعهد خود باطل است و تعهدی از آن پدید نیامده است. در زمینه اعمال حقوقی قابل ابطال (مانند معاملات یادشده در ماده ۱۳۱ لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷) نیز باطل شدن ابتدا نسبت به خود عمل بار می‌شود و به آن تعهد باطل اعلام

می‌شود. رابعاً حتی اگر فسخ و شرط فاسخ سبب سقوط تعهد دانسته شود، نمی‌توان همیشه آن را عامل سقوط دانست. زیرا گاه طرفین یک قرارداد تعهدات خود را کامل انجام داده‌اند و فسخ قرارداد و شرط فاسخ هیچ تعهدی را ساقط نمی‌کند (بهرامی احمدی ۱۳۸۴: ۶۷).

موضوع تأثیر شرط فاسخ در فقه نیز دارای سابقه است. هرچند میرزای نائینی در منیه الطالب چنین شرطی را باطل و مبطل عقد می‌داند، فقیهی چون ممقانی قائل به صحت آن شده است. اما، از منظر وی، تحقق این شرط باعث انحلال عقد و در نتیجه آن سقوط تعهد می‌شود. بنابراین، چنین شرطی را نیز نمی‌توان از اسباب سقوط تعهد دانست (پناهی ۱۳۹۰: ۸۸). شاید بتوان گفت فوت و جنون و سفه در عقود جایز را، با توجه به ماده ۹۵۴ قانون مدنی، از اسباب سقوط تعهد دانسته است که ایرادهای وارد بر این نظر، با توجه به آنچه آمد، آشکار است.

اول. اعراض

اعراض را می‌توان صرف‌نظر کردن یک‌جانبه دارنده حق عینی از حق خود تعریف کرد. بنابراین، تفاوت اعراض و ابراء در این است که اعراض مربوط به حقوق عینی، نظیر حق مالکیت، است، اما ابراء ویژه حقوق دینی.

از آنجا که سقوط تعهد ویژه حقوق دینی است، ممکن است این سؤال پیش آید که چرا یکی از حقوق‌دانان ما اعراض را اسباب سقوط تعهد دانسته است؟ در پاسخ به این پرسش، وی چنین استدلال می‌کند: «در صورتی که شخصی معتقد به تسلیم مال به مالک آن باشد، در نتیجه اعراض مالک از آن مال و قطع رابطه مالکیت تعهد به تسلیم آن به اعراض‌کننده نیز ساقط خواهد شد؛ مانند اینکه مالک از آن مال مورد ودیعه اعراض کند که این امر سبب سقوط تعهد مستودع به تسلیم مال به مودع خواهد شد». در مقام نقد این استدلال باید گفت اعراض سبب مستقیم سقوط تعهد نیست و التزام متعهد تنها به طور ثانوی و در نتیجه سقوط حق عینی از بین می‌رود. بنابراین، نمی‌توان آن را جزء اسباب سقوط تعهد آورد (جعفری لنگرودی ۱۳۹۲: ۹۰).

دوم. مرور زمان

مرور زمان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ مرور زمان مملک، که وسیله تحصیل یک حق عینی اصلی (نظیر مالکیت) بر اموال و به‌ویژه اموال غیرمنقول است که متعلق به دیگران است و صاحب

حق طرف مهلت مقرر درصدد مطالبه حق برنیامده است و مرور زمان مسقط، که باعث سقوط حق و آزاد شدن ذمه متعهد به سبب عدم استفاده از حق یادشده و عدم درخواست اجرای تعهد مهلت مقرر شده می‌شود.

در حقوق ایران، مرور زمان مسقط اصل حق وجود ندارد و همه مرور زمان‌هایی که قبل از غیرشرعی اعلام شدن از سوی شورای نگهبان در قوانین ایران و از جمله ماده ۷۳۱ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی قدیم وجود داشت فقط حق طرح دعوا را ساقط می‌کردند و به اصل حق لطمه‌ای وارد نمی‌کردند. هرچند در فقه شیخ صدوق در کتاب *المقنع* بیان می‌کند: «هرگاه شخصی خانه یا ملک یا زمینی را در تصرف دیگری رها کند و در مدت ده سال ساکت باشد و آن را مطالبه و دعوایی در خصوص آن اقامه نکند، دیگر حقی ندارد.» و ظاهراً حکم مزبور، علاوه بر سقوط حق طرح دعوی، ناظر به سقوط اصل حق نیز هست. اما اولاً دلیل فقهی این حکم تا کنون به دست نیامده است و ثانیاً این‌گونه مرور زمان وارد حقوق موضوعه ما نشده و نمی‌تواند از اسباب سقوط تعهد باشد (جعفری لنگرودی ۱۳۹۲: ۴۲).

ممکن است این تصور ایجاد شود که باقی ماندن حقی که امکان طرح دعوا و مطالبه برای آن وجود ندارد بی‌فایده است. اما باید گفت دین مشمول مرور زمان تبدیل به دین طبیعی می‌شود و در صورتی که مدیون خود به اجرای تعهد دست یازد نمی‌تواند آن را مسترد کند. فایده دیگر این‌گونه تعهدات آن است که می‌توانند موضوع ابراء قرار گیرند. چون ابراء دین مشمول مرور زمان ابراء بدون موضوع نیست و صحیح است (خشنودی ۱۳۹۲: ۸۹).

سوم. عقد ضمان و حواله

با انعقاد ضمان و حواله، دین از ذمه مدیون به ذمه ضامن و محال‌علیه منتقل و مدیون اصلی بری می‌شود؛ چنان که ماده ۶۹۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «بعد از اینکه ضمان به طور صحیح واقع شد ذمه مضمون‌عنه بری و ذمه ضامن به مضمون‌له مشغول می‌شود». همچنین مطابق ماده ۷۲۴ این قانون «حواله عقدی است که به موجب آن طلب شخصی از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالث منتقل می‌شود.»

اما به نظر می‌رسد این دو عقد را نمی‌توان از مصادیق سقوط تعهد به معنای دقیق کلمه دانست. زیرا ضمان و حواله باعث انتقال تعهد می‌شوند و نه سقوط آن. در انتقال، فقط اطراف تعهد جابه‌جا

می‌شوند. اما، در سقوط، زندگی حقوقی تعهد پایان می‌پذیرد و دیگر نمی‌تواند در عالم حقوق منشأ اثر و تأثیر باشد. وانگهی، در انتقال تعهد، همیشه رضای منتقل‌الیه لازم است؛ درحالی‌که در اغلب موارد سقوط تعهد رضایت طلبکار کافی است (ابراء) و در بسیاری از مصادیق آن سقوط خود به خود است و رضایت داین و مدیون در آن هیچ اثری ندارد؛ مانند عدم اجرای تعهد (خوان‌پایه ۳۹۳: ۸۶).

نتیجه

عوامل انحلال عقود بسیار بیشتر از آن است که ذیل یک عنوان گردآوری شود و از طرفی بحث سقوط تعهدات اخص از سقوط قرارداد است؛ یعنی در سقوط قرارداد به تبع سقوط عقد تعهدات نیز اسقاط می‌شود. اما، در سقوط تعهد ممکن است عقد پابرجا بماند. در ماده ۲۶۴ قانون مدنی، همه موارد سقوط تعهدات بیان نشده است و همگونی موارد یادشده در ماده نیز محل بحث و بررسی است. همان‌طور که اشاره شد زوال ارکان تعهد منجر به سقوط تعهد می‌شود؛ حال آنکه زوال همه ارکان یک تعهد در ماده ۲۶۴ بیان نشده است. مثلاً زوال موضوع تعهد در موارد ششگانه نیامده است؛ اگرچه می‌توان مستفاد از ماده ۵۱ قانون مدنی این مهم را استنباط کرد. البته شایان ذکر است انقضای مدت، که در ماده ۵۱ در باب حق انتفاع بیان شده است، لزوماً منجر به سقوط تعهدات نمی‌شود، بلکه منتج به زوال حق مطالبه می‌شود. همچنین شرایط متفاوت وقوع عوامل سقوط تعهدات ترکیب‌های متفاوت و نتایج متفاوت به همراه خواهد داشت.

باید بررسی شود که این مقدار ناهمگونی در باب اسباب سقوط تعهدات از کجاست و چگونه می‌شود در میان مصادیق ماده ۲۶۴ قانون مدنی فقط ابراء از نظر منتقدان با عنوان اسباب سقوط تعهدات به طور دقیق سازگار باشد. در نهایت، از منظر دنیای نقد بر این شلختگی اسباب سقوط تعهدات چه انتظامی می‌توان پیشنهاد و ارائه کرد.

با بررسی دیدگاه محققان حقوق مدنی می‌توان چنین نتیجه گرفت که در عالم حقوق در تحلیل هنجارها و مقررات حقوقی دو رویکرد وجود دارد؛ یکی رویکرد قالب‌گرایی و دیگری رویکرد اثرگرایی. در رویکرد نخست حقوق‌دان از منظر عناوین حقوقی و قالب‌های حقوقی به موضوع مورد بحث می‌نگرند. در این رویکرد محور اصلی تحلیل‌ها یک قاعده مهم است که همان «احکام

تابع عناوین و جاری بر مصادیق» هستند (خراسانی ۱۳۹۰: ۱۰۹ - ۱۳۳). در نتیجه، در چنین رویکردی عناوینی مانند عقد، ایقاع، بیع، و ... اهمیت بسزایی دارند و در طبقه‌بندی مسائل و متغیرها این عناوین و قالب‌ها هستند که نقش اصلی را ایفا می‌کنند و تکیه‌گاه استدلال حقوق‌دانان محسوب می‌شوند. اما در رویکرد اثرگرایی محور اصلی استدلال حقوق‌دانان آثار مفاهیم و عناوین و قالب‌های حقوقی است، فارغ از اینکه قالب‌ها و عناوین مورد بحث همگی از یک سنخ و جنس باشند و نباشند. به تعبیری، اگر اثر نهایی چند عنوان مختلف با ماهیت مختلف یکی باشد، در رویکرد اثرگرایی همگی، به‌رغم داشتن تفاوت‌های ماهوی، در یک طبقه و دسته قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد در ماده ۲۶۴ قانون‌گذار در یک خلاً حقوقی، صرف‌نظر از اختلاف ماهوی مصادیق ماده ۲۶۴ قانون مدنی، اثر نهایی واحد موارد ششگانه را در نظر گرفته است و به علت همین رویکرد اثرگرایی است که موارد یادشده را تحت یک ماده یا به تعبیری یک عنوان قانونی قرار داده است؛ حال آنکه زاویه نگاه حقوق‌دانان منتقد ساختار ماده ۲۶۴ قانون مدنی از دریچه رویکرد قالب‌گرایی است.

نکته دیگر در ارتباط با عوامل سقوط، که باید مد نظر قرار داد این است که آیا همه مصادیق مندرج در ماده ۲۶۴ قانون مدنی از حیث منطبق حقوق سبب سقوط تعهداتند؟ با توجه به آنچه از نظر خوانندگان گذشت، چنانچه مصادیق یادشده به صورت مستقیم و بدون نیاز به کمک عوامل دیگر منتهی به سقوط تعهد شوند، در واقع، علت سقوط تعهدات محسوب می‌شوند و نه سبب سقوط تعهدات. پس، در نظر گرفتن عنوان «اسباب سقوط تعهدات» از نظر منطقی با اشکال مواجه است. در واقع، برای ماده ۲۶۴ قانون مدنی باید عنوان «علل سقوط تعهدات» را در نظر گرفت. اما، در مقابل سایر عوامل سقوط تعهدات، که در ماده ۲۶۴ قانون مدنی بیان نشده است، دارای این ویژگی نیستند؛ بلکه برای رسیدن به نتیجه (یعنی سقوط تعهد) از طریق مصادیق یادشده به وجود عوامل دیگر نیاز است. در نتیجه مصادیقی که در ماده ۲۶۴ قانون مدنی بیان نشده‌اند از این حیث که سبب سقوط تعهد محسوب می‌شوند (و نه دلیل سقوط تعهد) با مصادیق مندرج در ماده ۲۶۴ نمی‌توانند در یک طبقه قرار گیرند. پس، از حیث رعایت نظم منطقی قانون مدنی عدم درج موارد مذکور در ماده ۲۶۴ قانون مدنی کاملاً صحیح به نظر می‌رسد. نکته پایانی که باید متذکر شد این است که نگاه به

عالم حقوق از زاویه پست مدرنیسم و پیچیده شدن روابط تابعان حقوق باعث شده در عالم حقوق شکست و انکسار ایجاد شود؛ بدین معنا که طبقه‌بندی‌های سنتی نمی‌تواند روابط پیچیده فعلی تابعان حقوق را پوشش دهد. در نتیجه، در حال حاضر، شاهدیم که حقوق اختصاصی^۱، یعنی حقوقی که طیف کوچک‌تر اما تخصصی‌تری از مصادیق روابط میان تابعان حقوق را به نسبت حقوق سنتی پوشش می‌دهد، در فضای تحلیل‌ها و استدلال‌های حقوقی نوین پا به عرصه وجود نهاده است. در این میان، بحث عوامل سقوط تعهدات نیز از این اصل مستثنا نیستند. به بیان ساده‌تر، در پرتو نگاه پست‌مدرنیسم و پیچیدگی‌های روابط میان تابعان حقوق، قرار دادن همه عوامل سقوط تعهدات ذیل طبقه و عنوان قانونی نمی‌تواند از نظر منطق حقوقی صحیح باشد.



منابع

- امامی، سید حسن (۱۳۹۴). حقوق مدنی، تهران، کتاب‌فروشی اسلامی، ج ۱.
- اسفندیاری، تهمینه (۱۳۹۷). «بررسی تطبیقی تهاثر در حقوق ایران و اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی»، وکیل، ش ۱۷، صص ۱۳۱-۱۴۸.
- بروجردی عبده، محمد (۱۳۹۲). حقوق مدنی، تهران، علمی و فرهنگی
- بهرامی احمدی، حمید (۱۳۸۶). حقوق مدنی (۳): کلیات عقود و قراردادهای، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
- _____ (۱۳۹۰). حقوق تعهدات و قراردادهای با مطالعه تطبیقی در فقه و مذاهب اسلامی و نظام‌های حقوقی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- پناهی، مرتضی (۱۳۹۰). «تحلیل ماهیت حقوقی تبدیل تعهد و تمیز آن از نهادهای حقوقی مشابه»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۲). حقوق تعهدات، تهران، گنج دانش، ج ۱.
- خشنودی، رضا (۱۳۹۲). «مطالعه تطبیقی تعهد ایمنی در حقوق ایران و فرانسه»، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، س ۱۷، ش ۱، صص ۲۳-۴۷.
- خوان‌پایه، منیره (۱۳۹۳). «مقایسه تبدیل تعهد با انتقال تعهد در حقوق ایران»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- خراسانی، محمود (۱۳۹۰). رهبر خرد، قم، عصمت.
- شهیدی، مهدی (۱۳۹۱). سقوط تعهدات، تهران، حقوق دانان.
- صادقی، محسن (۱۳۸۴). «نقدی بر اسباب سقوط تعهدات در قانون مدنی ایران (با مطالعه تطبیقی)»، کانون، ش ۵۶، صص ۲۰۷-۲۲۸.
- صحرائورد، رضا (۱۳۹۳). «تبدیل تعهد و مصادیق آن در حقوق مدنی ایران»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- صفایی، سید حسین (۱۳۹۵). دوره مقدماتی حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادهای، تعهدات و قراردادهای، تهران، مؤسسه عالی حسابداری، ج ۲.
- طاهری، حبیب‌الله (۱۳۹۲). حقوق مدنی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۳ و ۴.

قاسم‌زاده، سید مرتضی (۱۳۹۳). حقوق مدنی اصول قراردادها و تعهدات نظری و کاربردی، تهران، دادگستر.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳). قواعد عمومی قراردادها، تهران، شرکت سهامی گستر، ج ۳.

_____ (۱۳۹۷). مقدمه علم حقوق، تهران، گنج دانش.

کاظمی، محمود؛ علی زارعی (۱۳۹۵). «مطالعه تطبیقی تبدیل تعهد در حقوق ایران و غرب (روم و فرانسه)»، مطالعات حقوق خصوصی، ش ۲.

کریمی گلنار، بهمن (۱۳۹۲). «مقایسه تبدیل و تغییر تعهد در حقوق ایران و حقوق کشورهای عربی»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

المحقق الاصفهانی (۱۴۰۵ ق). کشف اللثام، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی^(ره)، ج ۲.

موسوی بجنوردی، حسن (۱۳۷۷). القواعد الفقهیه، ۱۳۷۷، قم، الهادی، ج ۲.

نجفی، محمدحسن (۱۴۳۰ ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار الحیاء التراث العربی، ج ۳۷.

References

- Aspremont, Jean (2017). International legal constitutionalism, legal forms and the need for villains, In: Lang, Anthony and Antje Wiener, Handbook on Global Constitutionalism, Edward Elgar, Cheltenham.
- Bahrami Ahmadi, Hamid (2007). *Civil Law (3): Contracts in General*, Tehran: Mizan Legal Foundation. (in Persian)
- _____ (2011). *The Law of Obligations and Contracts with a Comparative Study in Islamic Jurisprudence, Islamic Religions, and Legal Systems*, Tehran, Imam Sadiq University. (in Persian)
- Boroujerdi Abdeh, Mohammad (2013). *Civil Law*, Tehran, Elmi va Farhangi Publishing. (in Persian)
- Brooks, Roy Lavon (2005). *Structures of Judicial Decision Making from Legal Formalism to Critical Theory*, Carolina Academic Press, Carolina.
- Ehrenberg, Kenneth M. (2016). *The Functions of Law*, Oxford University Press, oxford.
- Eisenberg, Melvin A. (2018). *Foundational Principles of Contract Law*, Oxford University Press, oxford.
- Emami, Seyed Hassan (2015). *Civil Law*, Tehran, Eslamiyeh Publishing, Vol. 1. (in Persian)
- Esfandiari, Tahmineh (2018). "A Comparative Study of Barter in Iranian Law and

- Principles of International Trade Contracts”, *Vakil*, issue 17. (in Persian)
- Gardner, John (2012). *Law as a Leap of Faith: Essays on Law in General*, Oxford University Press, oxford.
- Ghasemzadeh, Seyed Morteza (2014). *Civil Law of Contracts Principles and Theoretical and Applied Obligations*, Tehran, Dadgostar Publishing. (in Persian)
- Haji Azizi, Bijan (2011). “The Position of Novation in Imamieh Jurisprudence (Civil Section)”, *Islamic Jurisprudence and Islamic Legal Principles*, 4th year, Vol 1. (in Persian)
- Jafari Langaroudi, Mohammad Jafar (2013). *Law of Obligations*, Tehran, Ganj-e-Danesh Publishing, Vol (1). (in Persian)
- Karimi Golnar, Bahman (2013). “A Comparison of Novation in Iranian and Arab Countries Laws”, A Thesis for Master Degree, Faculty of Law and Political Science, Islamic Azad University, Central Branch. (in Persian)
- Katouzian, Nasser (2013). *Contracts in General*, Tehran, Gostar Stock Co, Vol 3. (in Persian)
- (2018). *An Introduction to Science of Law*, Tehran, Ganj-e-Danesh Publishing. (in Persian)
- Kazemi, Mahmoud; Zareei, Ali (2016). “A Comparative Study of Novation in Iranian and Western Law (Rome and France)”, *Private Law Studies Quarterly*, Vol 2. (in Persian)
- Keith, J. Holyoak; Robert, G. Morrison (2005). *The Cambridge Handbook of Thinking and Reasoning*, Cambridge University Press, Cambridge;
- Khan-Payeh, Monireh. (2014). “A Comparison of Novation with Obligation Transfer in Iranian Law”, A Thesis for Master Degree, Faculty of Law and Political Science, University of Bahonar, Kerman, Iran. (in Persian)
- Khorasani, Mahmoud (2011). *Leader of Reasoning*, Qom, Esmat Publishing, Iran. (in Persian)
- Khoshnoudi, Reza (2013). “A Comparative Study of Safety Obligation in Iranian and French Law”, *Journal of Comparative Legal Researches*, 17th year, Vol 1.
- Klabbers, Jan (1998). *The Concept of Treaty in International Law*, Kluwer Law International, London.
- Leal, A, Rafael (2014). “Essential Elements of the Rule of Law Concept in the EU”, *Queen Mary University of London, School of Law Legal Studies Research Paper*, No. 180/2014, London.
- Loizidou, Elena (2007). Judith Butler: *Ethics, Law, Politics*, Routledge, London.
- May, Larry (2010). Jeff Brown, *Philosophy of Law: Classic and Contemporary Readings*, Wiley-Blackwell, Oxford.
- Mohaghegh Esfahani (1984). *Kashf al-sam*, Qom: Public Library of Hazrat Ayatollah al-ozma Marashi Nazafi, Iran, Vol 2. (in Arabic)
- Mousavi Bojnourdi, Hassan (1998). *Al-ghavaed al-feghhieh*, Qom, Alhadi Publishing, Vol 2. (in Arabic)
- Najafi, Mohammad Hassan (2009). *Javaher al-Kalam fi Sharh Sharae' al- islam*, Beirut, Dar Al-Hayat al-Teras al-Arabi, Vol 37. (in Arabic)
- Panahi, Morteza (2011). “An analysis of Legal Nature of Novation and Its Distinction from Similar Legal Institutes”, A Thesis for Master Degree, University of Isfahan. (in Persian)

- Persian)
- Perez, Oren (2017). "Fuzzy law: a theory of quasi-legality", in: H. Patrick Glenn, *Law and the New Logics*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Pineschi, Laura (2015). *General Principles of Law - The Role of the Judiciary*, Springer, London.
- Redondo, M. C. (2013). *Reasons for Action and the Law*, Springer, London.
- Reid, Andrew (2014). "Celerity in the Courts: The Application of Fuzzy Logic to Model Case Complexity of Criminal Justice Systems". In: Dabbaghian, Vahid, Mago, Vijay Kumar, *Theories and Simulations of Complex Social Systems*, Springer, London.
- Robertson, Michael (2014). *Stanley Fish on Philosophy, Politics and Law: How Fish Works*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Sadeghi, Mohsen (2005). "A Review of Instruments of Termination of Obligations in Iranian Civil Law (with Comparative Study)", *Kanon*, Vol 56. (in Persian)
- Safaei, Seyed Hossein (2016). *An Elementary Course in Civil Law: Contracts in General, Obligations and Contracts*, Tehran, Higher Education Accounting Institute, Vol 2. (in Persian)
- Sahranavard, Reza (2014). "Novation and Its Meanings in Iranian Civil Law", A Thesis for Master Degree. Tehran, Tarbiat Modares University.
- Shahidi, Madi (2012). *Termination of Obligation*, Tehran: Hoghoughdanan Publishing, Vol 1. (in Persian)
- Sharpe, Robert (2020). "How Judges Decide", In: Rabeea Assy, Andrew Higgins, *Principles, Procedure, and Justice: Essays in Honour of Adrian Zuckerman*, Oxford University Press, Oxford.
- Shecaira, Fábio P. (2013). *Legal Scholarship as a Source of Law*, Springer, London.
- Siltala, Raimo (2011). *Law, Truth, and Reason: A Treatise on Legal Argumentation*, Springer, London.
- Taheri, Habibollah (2013). *Civil Law*, Qom, Entesharat-e-Eslami Office, an Affiliation with The Society of Seminary Teachers of Qom, Iran, Vol 3 & 4. (in Persian)
- Uleman, Jennifer K. (2010). *An Introduction to Kant's Moral Philosophy*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Weinrib, Ernest (2010). "Legal Formalism". In: Dennis Patterson, *A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory*, Wiley Blackwell, West Sussex.